

## فهرست

### آری فیانت به کشور

- فصل ۹۶- فطر..... ۱
- فصل ۹۷- گردوفاک فرونشسته شده..... ۱۲
- فصل ۹۸- عشق رو توی چی توصیف می‌کنن؟ توی چانگگو –  
واژگونی ..... ۲۴
- فصل ۹۹- آشوب..... ۳۲
- فصل ۱۰۰- باد برمی‌فیزد..... ۴۳
- فصل ۱۰۱- مه غلیظ..... ۵۳
- فصل ۱۰۲- ضیافت قصر..... ۶۴
- فصل ۱۰۳- بازدید..... ۷۳
- فصل ۱۰۴- نبرد پیش رو..... ۸۴
- فصل ۱۰۵- منزوی..... ۹۵
- فصل ۱۰۶- شمال..... ۱۰۶
- فصل ۱۰۷- مشکلات..... ۱۱۷
- فصل ۱۰۸- جیانگبی..... ۱۲۹
- فصل ۱۰۹- ده سال..... ۱۴۱
- فصل ۱۱۰- شمشیر درفشان..... ۱۵۲
- فصل ۱۱۱- ابدیت..... ۱۶۰

فصل ۱۱۲ - اضطراری.....	۱۷۲
فصل ۱۱۳ - ایستادگی.....	۱۸۳
فصل ۱۱۴ - نیست و نابود شده.....	۱۹۴
فصل ۱۱۵ - سرنگونی.....	۲۰۶
فصل ۱۱۶ - سرمتی بالا.....	۲۱۸
فصل ۱۱۷ - سنگین.....	۲۲۸
فصل ۱۱۸ - دشمن قدیمی.....	۲۴۰
فصل ۱۱۹ - دل بافته.....	۲۵۳
فصل ۱۲۰ - امید.....	۲۶۴
فصل ۱۲۱ - سوسو زنان.....	۲۷۶
فصل ۱۲۲ - بازگشت به رویا.....	۲۸۶
فصل ۱۲۳ - سپیده دم.....	۲۹۶
فصل ۱۲۴ - سرانجام (بخش اول).....	۳۱۱
فصل ۱۲۵ - سرانجام (بخش دوم).....	۳۲۵
فصل ۱۲۶ - سرانجام (بخش سوم).....	۳۳۹

## آرک پری در آسمان بی‌کران

فصل ۱۲۷ - امپراطور جدید.....	۳۵۳
فصل ۱۲۸ - پایان و آغاز.....	۳۶۵

## فصل‌های اضافه (اکسترا)

اکسترا ۱- مردی که در پشت روش زندگی جدید پایتفت قرار داشت.....	۳۷۶
اکسترا ۲- اولین رویارویی.....	۳۸۱

- اکسترا ۳- ارواح به فانه بازمی‌گردند..... ۳۸۹
- اکسترا ۴- اساسات یک مرد مرده..... ۳۹۰
- اکسترا ۵- صحبت عاشقانه..... ۴۰۴
- اکسترا ۶- جرلت یا مقیقت (ورژن وسایل بغار)..... ۴۱۳
- اکسترا ۷- یک فادته‌ی کوپک در مرزهای شمالی..... ۴۲۱
- اکسترا ۸- آتش‌بازی‌های دنیا..... ۴۳۱
- اکسترا ۹- هوای پاک بعد بارون..... ۴۳۸
- اکسترا ۱۰- قلب پاک یک پدر..... ۴۴۷
- اکسترا ۱۱- درباره‌ی «زادگاه»..... ۴۶۶
- اکسترا ۱۲- چرا باینکه چانگ گنگ امپراطور شده بازم با مروسک‌های آهنی تمرین می‌کنه؟..... ۴۷۱
- اکسترا ۱۳- صلح و رونق..... ۴۷۳
- اکسترا ۱۴- بازگشت انسان فستگی‌ناپذیر..... ۴۸۱
- اکسترا ۱۵- جشنواره نیمه پاییزی..... ۴۹۲
- اکسترا ۱۶- اکسترای شاپو جهت اصلاح و بازیابی متن..... ۵۰۳

**آرک**

**خیانت به**

**کشور**

## پیتر ۹۶: فطر

وقتی چانگ گنگ چشم‌هاش رو باز کرد، اطرافش تاریک بود، تنها سطحی که نور از خودش ساطع می‌کرد کله‌ی کچل استاد لیائو ران بود.

به محض این‌که تکون خورد، شو لینگ که توی وضعیت بدی قرار داشت سریع به سمتش رفت و فریاد زد: «عالی‌جناب! عالی‌جناب! بیدار شدین! هنوز منو می‌شناسین؟ عالی‌جناب...»  
قبل از این‌که داد و بیدادهاش تموم بشن، استاد شو بغضش شکست. شبیه پسر صالح چانگ گنگ شده بود، بهش نگاه کرد و اشک‌هاش رو پاک کرد. برخلاف انتظار، هرچی بیشتر پاک می‌کرد اشک‌های بیشتری ریخته می‌شدن، گوشه‌ای نشست و بلند بلند زار زد.  
چانگ گنگ: «...»

این صدای گوش خراش خیلی شبیه صدای فلوت ژنرال گو بود، گوش‌های چانگ گنگ وزوز کردن. در این لحظه، خیلی خوشحال بود که استاد لیائو ران یه آدم لاله.  
فرد لال نه تنها جیغ و داد نمی‌کشید، بلکه استاد شو، که آب دماغش آویزون بود و تمام صورتش خیس از اشک بود رو آروم می‌کرد.

به چانگ گنگ نزدیک شد و با زبان اشاره گفت: «این مکان نزدیک اردوگاه جیانگ‌بی‌ه، خیلی امنه. پرنده‌ی چوبی رو تازه فرستادم. برادر کوچکی که زیردست برادر سون کار می‌کرد هم سعی کرد با استفاده از نشان عالی‌جناب راهی برای ارتباط با اردوگاه جیانگ‌بی پیدا کنه. اگه حادثه‌ای رخ نده، ژنرال ژونگ به زودی می‌تونه این مکان رو پیدا کنه، عالی‌جناب خیالتون راحت باشه.»

با این‌که راهب اغلب خودش رو مرموز جلوه می‌داد و حمام کردن دوست نداشت، اما لیاقت شاگرد عالی رتبه فرقه‌ی لین یوان رو داشت. توی بیشتر ۳۶۰ روز<sup>۱</sup> از سال، فقط دو روزش بود که می‌شد بهش اطمینان کرد.

<sup>۱</sup> تقویم‌های باستانی تو سراسر جهان ۳۶۰ روز بودن.

چانگ گنگ با خستگی سرش رو نکون داد و عمیقا متوجه منظور «قایق واژگون شده‌ی یک نفر در برکه» شد، نتونست جلوی خنده‌ی تلخش رو بگیره.

اون روز، چانگ گنگ محافظاها رو پشت سرش گذاشت و تنهایی با شو لینگ به گروه شا‌های رفتن. متأسفانه، از بخت بدش، زمانی که به اونجا رسیده بود بد موقعی بود.

رئیس دنبال کردن و به زیرشاخه‌های گروه رسیدن. توی راه رفتشون به سمت مقر اصلی، گروه شورشی‌ها از لونه‌هاشون بیرون اومده بودن تا سرموقع بهشون برخورد کنن.

با این‌که اون زمان چانگ گنگ از درون وحشت‌زده شد اما اصلا مضطرب نبود.

طبق اطلاعاتی که اون موقع از وضعیت جیانگ‌بی داشت، شورش کردن براش چیز غافلگیر کننده‌ای نبود. سگ‌ها از روی دیوار می‌پرن و خرگوش‌ها آدم‌ها رو موقع ترسیدن گاز می‌گیرن. همه می‌دونستن که مجازات شورش کردن اعدام ۹ نسلشونه، و حتی اگه هر ۹ نسلشون مرده باشن، خودشون باید توانش رو پس می‌دانن، چطور ممکنه این راهی واسه زندگی کردن باشه؟

چه به‌عنوان یه ترسو بمیری چه به‌عنوان یه شورشی سر بریده، سرنوشت هر جفتشون منتهی به مرگ می‌شد. یه آدم نمی‌تونست دوبار بمیره، پس چه بهتر که قیام کنه، حداقل می‌تونه واسه یه هدف بامعنی‌تری بمیره و اسم خودش رو توی کتاب‌های تاریخی حک کنه.

پناهنده‌هایی که از جیانگ‌بی فرار کرده بودن دست‌به‌دست هم داده بودن تا شورش کنن.

هرچند، چانگ گنگ یه خدا نبود. می‌تونست فکرش رو بکنه که همچین اتفاقی بین پناهنده‌ها بیفته، اما غیرممکن بود که بفهمه کی و کجا قراره شورش کنن. اما اون موقع، چانگ گنگ فقط حس می‌کرد که تو بد موقعی اونجا اومده... چه طوفان‌هایی وجود داشته که یان وانگ تجربه‌ش نکرده؟ هیچ‌وقت فکرش هم نمی‌کرد که اوضاع از کنترلش خارج بشه.

چانگ گنگ می‌دونست حل و فصل کردن مشکل این نوع گروه شورشی کار سختی نیست.

اول از همه، هم دربار هم شورشی‌ها، همه‌شون می‌دونستن که توی دوران نبرد با زیلیوجین، کسی نمی‌تونست با داشتن دو یا سه استاد رزمی کار پیروز بشه، بلکه این ماشین آلات و زره‌ها هستن که توی اولویتن، حتی بهترین و مشهورترین ژنرال‌ها مثل گو یون، وقتی مهماتشون تموم بشه کاری از دستشون برنمیاد. حتی اگه این گروه شا‌های از دنیای جیانگ‌هو تعدادشون بیشتر هم بود، تا موقعی که سلاح گرم، زره فولادی و منبعی از زیلیوجین نداشته باشن، در مقابل اردوگاه جیانگ‌بی هیچ شانسی ندارن.

چاره‌ای جز شورش کردن نداشتن. دلیلشون هم چیزی جز پیدا کردن راهی واسه زنده موندن و درخواست کمک از دربار نبود.

قبل از این که چانگ گنگ بیاد، این راه نجات رو واسه شون فراهم کرده بود. آدم‌هایی که شجاع بودن و ترسی از مرگ نداشتن هنوز هم فرصتی واسه زنده موندن داشتن. اگه موقعیتش رو داشتن، کی حاضر بود جلوی اردوگاه جیانگ‌بی دربیاد؟ کی می‌خواست تخم مرغی باشه که جلوی یه سنگ ایستادگی می‌کنه؟

با این که رئیس سون، کسی که چانگ گنگ رو به گروه شا‌های برد، تند صحبت می‌کرد و طرز رفتار بدی داشت، اما مرد باهوشی بود و بی‌پروا عمل نمی‌کرد. حالا که نگاهی به درگیری داخل گروه انداخت، هویت اصلی چانگ گنگ و شو‌لینگ رو برملا نکرد. توی این موقعیتی که همه سرگردان بودن، با یان وانگی که از آسمون به زمین افتاده، نه تنها نمی‌تونست مردم رو تثبیت کنه، بلکه می‌تونست آتش ارتش شورشی رو برانگیخته‌تر کنه. اگه واقعا یه احمق کوتاه فکری وجود داشته باشه که از یان وانگ واسه تهدید کردن اردوگاه جیانگ‌بی استفاده کنه، پس پایان بدی نصیب هر دو طرف می‌شه.

رئیس سون و چانگ گنگ به طور اتفاقی هر جفتشون ایده‌ی یکسانی داشتن. نمی‌خواستن از زندگی این آدم‌های بیچاره برای پر کردن خمپاره‌انداز اردوگاه جیانگ‌بی واسه حمله به خارجی‌ها استفاده کنن؛ فقط می‌خواستن کاری کنن که دربار این صدای خش‌دار و خسته‌شون رو بشنوه. برای همین چانگ گنگ و شو‌لینگ به تظاهر کردنشون ادامه دادن و گفتن که بازرگان‌های داوطلب از جنوب هستن و رئیس سون بهشون کمک کرد تا هویتشون رو مخفی نگه دارن. توی همون موقع، لیاو ران که قاطی پناهنده‌های جیانگ‌بی شده بود تا واسه مردم دعا کنه، به‌طور اتفاقی توی گروه شا‌های بود. به لطف روابطی که لیاو ران از قبل ساخته بود، خیلی راحت تونستن با رهبرهای بالا رتبه‌ی ارتش شورشی ارتباط برقرار کنن.

همون طور که همه خبر داشتن، یان وانگ یه زبون سه سانتی داشت که می‌تونست هرکسی که باهاش هم‌زبون می‌شه رو مجذوب خودش کنه. البته جلوی گو یون همیشه دست و پا چلفتی رفتار می‌کرد، اما این تواناییش توی زمان‌های دیگه قدرت مبارزه‌ی عالی‌ای درون خودشون داشتن. تا موقعی که خودش بخواد، می‌تونست هرکسی رو فریب بده. توی زمانی

کم‌تر از یک ماه، چانگ گنگ تونسته بود اوضاع رو تحت کنترلش بگیره. اولش اعضای گروه خیلی هیجان زده شده بودن، بعدش همه‌شون نشستن و تمام جوانب خوب و بد رو سنجیدن. جزیه خار سرسختی که نمی‌خواست همون هوایی که دربار سلطنتی نفس می‌کشه رو نفس بکشه، «چهار رهبر» گروه شاه‌های، به علاوه‌ی رئیس سون، چانگ گنگ همه‌شون رو متقاعد کرد و خواستن که اول افرادشون رو واسه ارتباط برقرار کردن باهاشون بفرستن. اما اون زمان، اردوگاه جیانگ‌بی که در خفا دنبال یان وانگ می‌گشتن، ناگهان حرکتشون رو آغاز کردن. جو بینشون بلافاصله یک بار دیگه متشنج شد.

چانگ گنگ می‌دونست که یان وانگ جعلی به پایتخت رسیده، کاری که کرده بود فاش شده بود و حالا ناپدید شدنش در یانگ‌ژو تبدیل به موضوع شناخته شده‌ای شده بود. حالا که شاهزاده هم قاطی ماجرا شده بود، اردوگاه جیانگ‌بی مجبور شد رویه‌ی کارش رو تغییر بده و به جای مخفیانه حرکت کردن آشکارا کارش رو انجام بده.

از یه طرف، چانگ گنگ به گروه شاه‌های اطمینان می‌داد. از طرف دیگه، شخصا نامه‌ای نوشت و امیدوار بود که اردوگاه جیانگ‌بی واسه مدتی عجولانه رفتار نکنه تا تمام تلاش‌هاش نقش بر آب نشه.

کی می‌دونست که توی این زمان یه مشکلی پیش میاد. وقتی بدشانی گریبان گیر آدم می‌شه، حتی ممکه موقع آب خوردن هم خفه بشه. یان وانگ از وقتی وارد لونه‌ی راهزن‌ها شد هیچی بر وفق مرادش پیش نرفت. بعد این که گروه شاه‌های واسه شورش کردن توطئه چیدن، استراتژی «خرگوش‌های حیل‌گر سه تا غار دارن» رو واسه امنیتشون عملی کردن و هر ده روز یک بار مکانی که توش بودن رو عوض می‌کردن. توی این زمان، مکانشون رو به تپه‌ی کوچکی در جیانگ‌بی منتقل کرده بودن که نزدیک یک معدن بود، معادن زیادی توی جیانگ‌بی وجود داشت و کمبودی نداشتن. اگه چانگ گنگ همین الان یه تعمیرکار ماهر کنارش داشت، درباره‌ی این معدن کوچک بهش اخطار می‌دادن، چون احتمال داشت که پرنده‌های چوبی نتونن توی مکان‌های نزدیک به کوه پرواز کنن.

برخی از معادن قطب نماها و بقیه‌ی وسایل رو بی‌استفاده می‌کنن. حتی با این که پرنده‌ی چوبی لین یوان خیلی عالی ساخته شده بود اما هسته‌ی مکانیکیش بستگی به یه آهنربای خاص داخل شکمش داشت که می‌تونست با آهنرباهایی که پیش افراد فرقه‌ی لین یوان بود باهاشون ارتباط



برقرار کنه. پرنده‌های چوبی می‌تونستن توی ارتفاع بالا پرواز کنن تا از موانع عبور کنن. اما وقتی نزدیک معادن بودن، دور معدن هی می‌چرخید و آخرش هم آهنرباهای داخل شکم پرنده‌های چوبی بلافاصله نابود می‌شد.

پرنده نمی‌تونست راهی برای پرواز به بیرون پیدا کنه. چانگ گنگ که راه دیگه‌ای نداشت مجبور شد از یه روش ناشیانه‌ای استفاده کنه و به لیاثو ران بگه که کل راه رو بدوئه تا پیغام رو بفرسته. اون همون نامه‌ای بود که محافظ شخصی گو یون به پایتخت آورده بودتش. در آخر هم مشکلی پیش اومد.

اون چهار رهبر شورشی تحصیلات خوبی نداشتن. نهایت سطح سرگرمیشون خیلی نزدیک به کشاورزهای پیری بود که توی معبد به نمایش‌های معبد گوش می‌دادن و خودشون رو «پادشاه آسمان»، «پادشاه زمین» و «پادشاه انسان» می‌نامیدن که باعث می‌شد مو به تن آدم سیخ بشه.

رئیس سون «پادشاه انسان» بود و «پادشاه آسمان» همون خار سرسختی بود که به شدت خبیث بود و نفرت عمیقی به دربار داشت.

اون مرد کله‌شوق و سرسخت نفوذ زیادی داشت. یه زمانی همه می‌خواستن توی شورش دنباله‌روی اون باشن، اما حالا بیهو تبدیل به رئیس بزرگ تعدادی از آدم‌های سرسخت شده بود.

بعد این که بررسی‌های دقیقی انجام داد، حس کرد که همه چیز

از «پادشاه انسان» شروع شده که همیشه‌ی خدا تمایلی به مقابله با اردوگاه جیانگ‌بی نداشت. با کینه‌ای که نسبت به رئیس سون که آدمی «حریص واسه زنده موندن بود و از مرگ می‌ترسید»، به زیردست مورد اعتماد رئیس سون رشوه داد و آماده بود که نقطه ضعفش رو بفهمه و نابودش کنه.

نتیجه‌ش هم خیلی اتفاقی و جالب بود. مردی که رشوه گرفته بود به مدت شش الی هفت روز آمار می‌گرفت اما نتونست نقطه ضعف رئیس سون رو پیدا کنه، اما تونست لیاثو ران رو ببینه که نصفه شب داشت از مکانی که توش بودن بیرون می‌رفت و با آدم‌های دربار ارتباط برقرار می‌کرد.

وقتی پادشاه آسمان‌ها دید که اون مردی که مدت‌ها اون رو برادر خودش صدا می‌زد یه سگ شکاری درباره، بلافاصله خشمگین شد و در یک آن اعتمادش به اون مرد از بین رفت.

چانگ گنگ سریع تصمیمی گرفت، همه‌ی راهزن‌های برجسته و محترم رو دعوت کرد که پیشش بیان و قبل از این که پادشاه آسمان برای سؤال پیچ کردنش پیشش بیاد، زودتر به مقام فرستاده‌ی امپراطوری بودنش اعتراف کرد. با این که زمانش خوب موقعی نبود اما اگه خودش می‌گفت بهتر از این بود که یکی دیگه لوش می‌داد.

چانگ گنگ مطمئنا می‌تونست پادشاه آسمان رو بکشه اما افراد دنیای جیانگ‌هو راه و روش خودشون رو واسه زندگی کردن دارن. این آدم‌هایی که از راه‌های تحقیر آمیزی نون شبشون رو در می‌آوردن به اندازه‌ی مقامات دربار کاربلد و اهل عمل نبودن. اگه پای قول و قراری که باهاشون گذاشتی نمونی، ممکنه به سر جای اولت برگردی.

اولش لونه‌ی راهزن‌ها با تحریک عمدی پادشاه آسمان منفجر شد، ده‌ها نفر با صدای بلند با همدیگه بحث می‌کردن. بعد یان وانگ با جسارت تمام چاقوی مخصوص بریدن چوبش رو بیرون آورد و اون رو توی میز کوبوند و به سردی گفت: «پس بذارین طبق قوانین پیش بریم، سه چاقو و شش سوراخ.»<sup>۲</sup>

این حرکت می‌تونست بیشتر آدم‌ها رو قانع کنه اما نمی‌تونست یه راهزن واقعی رو گول بزنه. خون وحشی‌گرایانه‌ی پادشاه آسمان توسط اون برانگیخته شد. بدون این که حرف دیگه‌ای بهش بزنه، با چاقو به چانگ گنگ ضربه زد. چانگ گنگ می‌دونست اگه این خنجر رو نخوره، این مصیبت تمومی نداشت برای همین جاخالی نداد.

شورش‌ی‌ها ماتشون برد. به محض این که خون رو دیدن، مخصوصا رهبرهای بزرگ، می‌دونستن که یان وانگ نمی‌تونه به این شکل مشکوک توی گروه شا‌های بمیره. وگرنه توی اون موقع مجبور می‌شدن بدون این که بخوان شورش کنن، راه دیگه‌ای جز مردن واسه‌شون باقی نمونه بود، تمام امیدشون واسه برگشتن از بین رفت. برای همین، با عجله سعی کردن صلح رو برقرار کنن و جلوی همدیگه رو بگیرن. پادشاه آسمان حتی خشمگین تر هم شد، همونجا اعلام کرد که افرادش رو می‌بره و از گروه شا‌های جدا می‌شه.

<sup>۲</sup> یه قانون بین راهزن‌هاست، وقتی یکی به اشتباه جبران ناپذیری انجام میده و درخواست بخشش داره، باید سه ضربه

با به وجود اومدن درگیری‌های داخلی بین گروه، قضیه‌ی شورش کردن رو کنار گذاشتن. رئیس سون شب هنگام افرادش رو واسه همراهی کردن چانگ گنگ فرستاد. در طول راه، چندین بار به خاطر افراد پادشاه آسمان که به قصد جونشون بهشون حمله می‌کردن وسط راه متوقف شدن، تقریباً تمام زیردست‌هایی که توسط رئیس سون پیشش گذاشته شده بودن گم شدن.

هرچند، یکی مثل لیائو ران که توی زره سنگین نمی‌تونست تکون بخوره به کم بار اضافی بود، در حالی که شو لینگ کالا بار اضافی بود. حتی اگه با استادهای رزمی کار توی غار ببر بود، بازم خیالش راحت‌تر بود تا این که با چندتا بار اضافی واسه نجات جونشون فرار کنن.

چانگ گنگ زخمی شده بود. چندین سال بود که این قدر تقلا نکرده بود. برای محافظت کردن از استاد شو، ناحیه‌ی حساس قفسه‌ی سینه‌ش زخم دیگه‌ای از چاقو برداشته بود که پوست و گوشتش رو نابود کرده بود. خوشبختانه هنوزم نصفه نیمه شاگرد خانم چن بود، چه خوب چه بد، می‌تونست یه طورایی خونریزی رو بند بیاره.

لیائو ران از یه برگ واسه جمع کردن آب توش استفاده کرد و اون رو به چانگ گنگ داد، بعد یه دارویی پیدا کرد تا باهاش دوباره زخم‌هاش رو از نو ببندد. چانگ گنگ آب رو نوشید و آهی کشید. یه کم قدرتش رو جمع کرد تا حرف بزنه، سعی کرد روحیه‌ش رو بازیابی کنه و دستی به کمرش زد، به شوخی به شو لینگ گفت: «بیا اینجا بشین مینگ یو. از دست دادن یه اسب شاید یه نعمت باشه. قبل این که نفسم قطع بشه، اول باید زار زدن‌هات رو تموم کنی.»

شو لینگ با آستینش اشک‌هاش رو پاک کرد، بعد این که چندین بار کلمه‌ی «چقدر رقت برانگیز» رو تکرار کرد، دوباره بغضش ترکید، «همه‌ش تقصیر این مقام حقیره که عالی‌جناب رو پایین کشیده.»

چانگ گنگ خنده‌ی آرومی کرد و با صدای خش‌داری گفت: «قبلاً که خارجی‌ها شهر رو محاصره کرده بودن، برادر مینگ یو مصمم شد تا سخت کار کنه و زبان خارجی یاد بگیره. حالا بعد این قضیه قصد داری چی کار بکنی؟ می‌خواهی بری و هنرهای رزمی یاد بگیری تا بتونی با سینه‌ت سنگ‌های گنده رو بشکونی؟»

شو لینگ: «...»

چانگ گنگ: «بین استاد لیائو ران گریه نمی‌کنه، خیلی آرومه.»